

بسم الله الرحمن الرحيم

آسایش و انتشار عدالت؛ فقط با دولت خلافت!

(ترجمه)

با نگاهی به جهان امروز متوجه می‌شویم که دولت‌ها رقابت دارند که در صدر لیست کشورهای شکست‌خورده قرار نگیرند. این دولت‌ها در همه سطوح چه سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی و... شکست‌شان ثابت شده و به این دلیل شناخت درست و اساسی از ماهیت دولت ندارند. متفکران غربی دولت را مطابق آنچه در پیمان مونتیفیديو در سال 1933م در "الأوروغواي" در مورد حقوق و وظایف دولت امضاء شد، تعریف کردند و برای تعریف دولت چهار عنصر یا معیار را مشخص کردند که عبارت‌اند از وجود یک دولت، گروهی از ساکنان دائمی، یک منطقه خاص و توانایی برقراری با دولت‌های دیگر. در این توافقنامه هم‌چنان اعلام شد که اگر کشورهای دیگر این توافقنامه را به رسمیت نشناسند، می‌توان یک کشور ایجاد کرد و این زمانی بود که دولت یهودی وجود نداشت. اما نظریه تأسیس دولت بر خلاف معاهده و توافق نامه مونتیفیديو بود و در آن آمده بود که اگر دولتی را دول دیگر حاکمیت آن را به رسمیت بشناسند، این به معنی دولت مستقل است و دولت‌های دیگر چنین دولتی را مستقل می‌شمارد.

از خلال این دو تعریف واضح می‌شود که دیدگاه سرمایه‌داری استعماری در ایجاد دولت‌ها، نهادها و دولت‌های مصنوعی مانند موجودیت یهودیان باعصویت در سازمان‌های بین‌المللی خود (سازمان ملل) را بر دیگران تحمیل می‌کنند تا که دولت‌های ساخت خود و نو پا را به رسمیت بشناسند.

اما در مورد تعریف آن‌ها این که دولت عبارت از حکومت، سکان و منطقه خاص است که این تعریف به هیچ دولت صدق نمی‌کند. سوال این است که چه رابطه‌ای بین گفته‌های مفکرین غربی در رابطه به تعریف دولت وجود دارد؟ و بر اساس اجراء کردن قوانین و ساختن قانون که دولت تنفیذ کند، مردم حاکم را چگونه محاسبه می‌کنند؟ به طور مثال، آیا ایالت کلیفورنیا یک دولت محسوب می‌شود؟ آیا دولت و مردمی در آن وجود ندارد؟ و آیا زمین‌ی در آن وجود ندارد؟ پس چرا آن یک کشور مستقل شمرده نمی‌شود؟ از آنجا که کلیفورنیا را با بقیه ایالت‌ها پیوند می‌دهد عقیده سرمایه‌داری است که باور به جدای دین از زندگی دارند و از این باور نظام و سیستم به وجود آمد که مردم آن ایالت اعتقاد داشتند و پیوندی میان آن‌ها ایجاد شد و سپس دولت ایالات متحده امریکا تأسیس گردید.

بنا براین، تعریف دولت به عنوان سرزمین، مردم و اقتدار تعریفی است که با واقعیت مطابقت ندارد. تعریف صحیح قسمی می‌باشد که دولت یک نهاد اجرائی است که از مفاهیم معیارها و اعتقادات مجموعه از مردم که در یک مکان به آن باور دارند، نشأت می‌کند. از این جهت است که دولت‌ها با توجه به مفاهیم، معیارها و اعتقادات‌شان متفاوت هستند. لازم است که ساختار دولت و واقعیت نظام حاکم بر اساس فکر مبدئی و عقل، صفات و طریقه نصب حاکم آن، تغییرات و موضوعات که متعلق به امنیت و آرامش می‌گیرد، قدرت، پیروزی و شوکت آن، موقعیت، طبیعت زمین و مساحت آن، موقعیت جغرافیایی و توپگرافی آن، منابع و ثروت زیاد آن و تجهیزات لازم برای خدمات و زیرساخت‌ها موجود باشد.

اما واقعیت دولت‌های شکست‌خورده‌ای که امروز وجود دارد، این امر به حضور آن‌ها در داخل نظام سرمایه‌داری بر می‌گردد که شکست آن به اساس فکرشان بر می‌گردد که با عقل عاجز، ناقص و محتاج خود دین را از زندگی جدا کردند و با این عقل مشکلات را معالجه و روابط برقرار می‌کنند و این معالجه از محیط دو رنگ که حرص استعمار است، در آن زندگی می‌کنند، متأثر می‌باشد.

جفری گارتن، استاد علوم تجارت و دارایی بین‌المللی در دانشگاه ییل (Yale University) و دستیار وزیر تجارت اسبق امریکا در دولت کلینتون می‌گوید: «اکنون به شکل واضح روشن شده است که کمک‌های مالی جهانی هنوز ناکافی است.» و می‌گوید: «ما به مصیبت بزرگی گرفتار شده‌ایم که فقط با فروپاشی سیستم بانکی و عمیق شدن کندی اقتصاد جهانی متوقف نخواهد شد، بلکه منجر به ناآرامی و بی‌ثباتی سیاسی خواهد شد.»

کلنتون در مورد شکست نظام سرمایه‌داری می‌گوید: «سیستم تکثرگرایی امریکا یک سیستم شکست خورده است؛ چون شرکت‌ها صاحب پول و سرمایه هستند و با استفاده از پول این نظام را بر شکست می‌کنند.»

این در رابطه به جهان به اصطلاح پیشرفته است و آنچه در رابطه به جهان سوم مجله فارن پالیسی در سال 2007 گزارشی را منتشر کرد که در آن 177 کشور را طبقه‌بندی کرده بود و درجه هریک از آن‌ها را در ضمن معیارهای دولت‌های شکست‌خورده با توجه به دیدگاه آن‌ها آورده بود و مجله شاخص‌ها و معیارهای دولت‌های ورشکست را چنین وضع کرد:

- 1- فشارهای جمعیتی از قبیل توضیح ضعیف مسکن نظر به تعداد جمعیت و درگیری بین آن‌ها؛
- 2- پناهندگان، آوارگان و مشکلات ناشی از مهاجرت و پناهندگی؛
- 3- ترجیح سیستم سیاسی به نفع اقلیت خاص که حقوق شان نسبت به اکثریت محروم زیاد است؛
- 4- فرار مغزها و مفکران از سرزمین‌های شان و دوری از داخل جوامع؛
- 5- عدم توسعه اقتصادی و نابرابری بین سکان در مشاغل و خدمات؛
- 6- وجود کاهش شدید اقتصادی، عدم میزان تعادل در تجارت، ضعف در نرخ ارز محلی، کاهش سرمایه‌گذاری و کاهش درآمد کل؛
- 7- از دست دادن مشروعیت دولت، فساد حاکمان، عدم پاسخگویی و شفافیت و اعتماد ضعیف به نهادها؛
- 8- عقب افتادگی شدید در ارائه خدمات عمومی به مردم؛
- 9- نقض قانون و حقوق بشر؛
- 10- پراکندگی امنیت ایالتی در داخل دولت با موجودیت نخبگان نظامی در داخل ارتش و یا تشکیل نیروی امنیتی ویژه و بروز درگیری‌های مسلحانه بین مراکز نیروهای مسلح؛
- 11- رشد فزاینده اختلاف‌ها در بین نخبگان حاکم و بروز شکاف‌های قانون اساسی؛
- 12- دخالت دولت‌های دیگر در امور داخلی با سازمان‌های نظامی و شبه نظامی.

پرسش: چه کسی این دولت‌ها را ورشکست نموده و باعث فقر، تضعیف حاکمیت، ناآرامی و انشعابات گردیده و چه کسی باعث ایجاد جهنمی شده که مردم را وادار به فرار کرده است؟ آیا سرمایه‌داری باعث آن نیست؟

اکنون جهان به دولت مبتنی بر مبدأ صحیح که قانع کننده عقل و موافق با فطرت باشد، احتیاج دارد و این تنها در اسلام وجود دارد که توسط دولت خلافت 13 قرن تطبیق می‌گردید و هیچ‌کس شاهد فقر جهانی نبوده است، بلکه باعث ایجاد ثبات و آرامش شد و این باعث گردید که غیر مسلمانان از نظام اسلام دفاع کنند؛ چنانچه مسیحیان شام در در جنگ‌های صلیبی این کار را کردند.

در این روزها، مسلمانان صدمین سال سقوط خلافت را تذکر می‌دهند، چقدر احتیاج داریم که دوران اولیه خلافت راشده را که عدالت، امنیت و آسایش خاطره‌ها را گسترش داده بود، برگردانیم.

#أقیموا_الخلافة

ReturnTheKhilafah#

YenidenHilafet#

#خلافت_کو_قائم_کرو

نویسنده: استاد عبد السلام إسحاق

مترجم: پارسا «امیدی»